



درس دوم قاضی بست

کوتاهی جملات از ویژگی های سبک بیهقی است.

بند اول : و روز دوشنبه..... شرع ها زده بودند.

قلمرو زبانی : شبگیر: سحر ، صبح خیلی زود. / بر نشست: سوار شد / کران : ساحل / یوز : جانور شکاری کوچک تر از پلنگ، در قدیم آن را برای شکار تربیت می کردند / حشم: اسم جمع ، خدمتکاران / ندیمان : هم نشینان / مطربان : نوازندگان / چاشتگاه : هنگام خوردن چاشت ، هنگامی از روز که آفتاب بر آمده / خیمه : چادر / شرع : سایه بان ، خیمه / رود هیرمند امروزه در افغانستان است .

قلمرو ادبی : آب مجاز از رودخانه

قلمرو فکری : روز دوشنبه ، امیر مسعود صبح زود سوار بر اسب شد و به ساحل رود هیرمند رفت با بازها و یوزها و خدمتکاران و نوازندگان تا قبل از ظهر مشغول صید بودند . سپس به ساحل رود هیرمند آمدند و سایه بان ها زده بودند . بند دوم : از قضای آمده ، پس از نماز..... و به کرانه رود رسانیدند.

قلمرو زبانی : از قضای آمده : اتفاقاً / پس از نماز : نماز ظهر / ناو : قایق کوچک که از درخت میان تهی ساخته می شود / ناوی ده : ده ناو – ترکیب وصفی مقلوب / از جهت نشست او: برای نشستن امیر مسعود / جامه ها افکندند:

گسترده‌ی ها را گسترده / شرعی بر وی :

سایه بانی بر قایق / از هر دستی : از هر گروهی / کس را خبر نه : همه بی خبر بودند / بر وی کشیدند : مرجع ضمیر « وی » ناو است . کاربرد ضمیر « او » و « وی » برای اشیا / و وی آنجا رفت : مرجع ضمیر « وی » سلطان مسعود است / آن دیدند : متوجه شدند / آب نیرو گرفت : فشار آب زیاد شد ، آب به شدت بالا آمد . / نشستند و دریدن گرفت : کشتی شروع کرد به فرورفتن و شکستن . / غرقه خواست شد : نزدیک بود غرق شود . / هزاهز : فتنه و حوادثی که مردم را به جنبش در آورد / غریب : فریاد / هنر آن بود : خوش بختانه / در جستند : پریدند / بر بودند : از آب گرفتند . / نیک کوفته شد : به سختی مجروح شد - نیک : قید است / افکار : مجروح ، زخمی / دوال : تسمه ، کمر بند . / بگسست : کنده شد / پس از نمودن قدرت : بعد از نشان دادن قدرت / سور : شادی / تیره شد : از بین رفت . / هفت و هشت تن : بدل

قلمرو فکری : اتفاقاً بعد از نماز ظهر امیر مسعود کشتی خواست . یک قایق که بزرگ تر بود برای نشستن امیر مسعود انتخاب کردند و گسترده‌ی ها را گسترده و سایه بانی بر قایق کشیدند و امیر مسعود آن جا رفت و از هر گروه مردم در قایق ها بودند و کسی از کسی خبر نداشت . ناگهان متوجه شدند آب به شدت بالا آمد و کشتی از آب پر شد ، کشتی شروع کرد به فرو رفتن در آب و شکستن . زمانی متوجه شدند که کشتی می خواست غرق شود . فریادها برخاست (بلند شد) . امیر مسعود بلند شد . خوش بختانه کشتی های دیگر نزدیک کشتی امیر مسعود

بودند . هفت هشت نفر پریدند و امیر را از آب گرفتند و به کشتی رساندند . امیر به سختی آسیب دید و پای راست او زخمی شد ؛ به گونه ای که یک لایه از پوست و گوشت از آن جدا شد و نزدیک بود امیر غرق شود . اما خدا پس از قدرت نمایی رحم کرد که آن نشاط و شادی فراوان از بین رفت و وقتی امیر به کشتی رسید قایق ها را راندند و او را به ساحل رود رسانیدند .

بند سوم : و امیر از آن جهان که آن را اندازه نبود .

قلمرو زبانی : از آن جهان آمده ، صفت برای امیر / جامه بگردانید : لباسش را عوض کرد / تر و تباه شده بود : خیس و ناخوش شده بود / برنشست : سوار شد / کوشک : قصر / سخت : بسیار - قید / اعیان : بزرگان / به خدمت استقبال رفتند : به پیشواز رفتند . / لشکری : افراد لشکر (لشکر + ی نسبت)

قلمرو ادبی : از آن جهان آمده کنایه از از مرگ نجات یافته

قلمرو فکری : و امیر از مرگ نجات یافته به خیمه آمد و لباسش را عوض کرد و خیس و ناخوش شده بود و سوار اسب شد و به سرعت به قصر آمد چرا که شایعه بسیار ناخوشایندی در میان لشکر افتاده بود و دل نگرانی شدیدی به وجود آمده بود و بزرگان و وزیر به پیشواز رفتند . وقتی پادشاه را سلامت دیدند فریاد شادی و دعا و شکر از لشکر و عامه مردم بلند شد . آن قدر صدقه دادند که حدّ و اندازه نداشت .

بند چهارم : و دیگر روز ، امیر نامه و میبشّان برفتند!

قلمرو زبانی : دیگر روز : روز دیگر (دیگر : صفت مبهم) / غزنین : پایتخت غزنویان / جمله : تمام / صعب : دشوار / مقرون : همراه / مثال داد : دستور داد / نبشته آمد : نوشته شد (شکل قدیمی فعل مجهول) / توقع : امضا . / مؤکّد : تأکید شده / مبشّر : بشارت دهنده . / شکر این را : معنی « را » برای - به عنوان

قلمرو ادبی : دل ها سخت متحیر - دل مجاز از مردم / تب و سراسم : تناسب

قلمرو فکری: روز بعد ، امیر دستور داد نامه هایی به غزنین و تمام کشور نوشته شود در باره این حادثه بزرگ که اتفاق افتاده بود و این که اکنون امیر سالم است . و دستور داد تا یک میلیون درهم به غزنین و دو میلیون درهم به نقاط دیگر ، به نیاز مندان بدهند به شکرانه این سلامتی. نامه ها نوشته شد و آن ها امضا شدند و بشارت دهندگان رفتند.

بند پنجم : و روز پنجشنبه ، امیر تا حال چون شود.

قلمرو زبانی: سرسام:حالت آشفتگی و پریشان حواسی شبیه به دیوانگی/ بار دادن: اجازه ملاقات دادن / محجوب: پنهان دل ها: مجاز از « مردمان » / تنی چند : چند صفت مبهم

قلمرو فکری: روز پنج شنبه ، امیر تب کرد، تبی سوزان و سردردی شدید. چنان که نتوانست اجازه حضور به کسی بدهد و از نظر ها پنهان شد ، به جز از پزشکان و چند تن از خدمتکاران مرد و زن ، مردم بسیار نگران شدند تا چه پیش می آید.

بند ششم : تا این عارضه افتاده بود « ای ابوالفضل ، تو را امیر می بخواند».

قلمرو زبانی: « را » در پایان « نامه های رسیده » فک اضافه است : نکت نامه های رسیده / عارضه : بیماری / افتاده بود : پیش آمده بود/ نکت بیرون می آورد : خلاصه و چکیده نامه را می نوشت. / فرود سرای: اندرونی / من : بیهقی/ آغاجی خادم : خادم مخصوص / خیر خیر : سریع. / بر آمد : برگشت / چند تن : چند صفت مبهم

قلمرو ادبی : خانه تاریک کرده : خانه مجاز از اطاق

قلمرو فکری: از زمانی که این بیماری اتفاق افتاده بود ، بونصر از نامه های رسیده ، با خط خود مطالب مهم را جدا می کرد و از نکته های فراوان تنها آن بخشی را که ناخوش نبود به وسیله من (بیهقی) نزد امیر می فرستاد و من آن را به خادم مخصوص می دادم و سریع جواب می آوردم و امیر را اصلاً نمی دیدم تا آن زمانی که نامه هایی از پسران علی تکین آمد و من خلاصه آن نامه ها را پیش بردم و خبر شادی آوری بود آغاجی آن ها را گرفت و برد و پس از یک ساعت باز گشت و گفت : « ای ابوالفضل بیهقی امیر تو را فرا می خواند».

بند هفتم : پیش رفتم. یافتم زیر تخت نشسته دیدم.

قلمرو زبانی: کتان: گیاهی است که از ساقه های الیاف آن در نساجی استفاده می کنند/ شاخه : پایه ظرف / تاس : ظرف بزرگ غالباً مسی یا برنجی/ توز : نام شهری از شهر های قدیم فارس که در قرن هشتم هجری ویران گردیده و از میان رفته و پارچه کتانی معروف به توزی منسوب به آن شهر است/ زبر: بالا / مخنقه : گردن بند، قلاده / عقد : گردن بند « بدل از مخنقه) / کافور: ماده ای است سفید صدفی و دارای بوی قوی و نافذ و اثر ضد عفونی کننده ، در طب قدیم جهت تقویت قلب و پایین آوردن حرارت بدن استفاده می کردند. / عقدی همه کافور : بدل

قلمرو فکری: پیش امیر رفتم . خانه را تاریک دیدم و پرده های کتان آویخته بودند و تر کرده بودند و شاخه های درخت بسیار برای از بین بردن تب گذاشته بودند و ظرف های بزرگ پر از یخ بر بالای آن شاخه ها گذاشته بودند و امیر را دیدم بالای تخت نشسته ، پیراهن نازک توزی (پوشیده بود) و گردن بندی از کافور در گردن داشت و ابوالعلا طیب را آن جا زیر (کنار) تخت نشسته دیدم.

بند هشتم : گفت: « بونصر را زایل شد.»

قلمرو زبانی: بونصر را : به بونصر / درست: سالم / و : حرف ربط / علت : بیماری / زایل شد : از بین رفت./ داده آید : فعل

مجهول

قلمرو فکری: گفت: به بونصر بگو که امروز حال خوب است و در این دو سه روز اجازه ملاقات به افراد داده خواهد شد، چرا که بیماری و تب به طور کامل از بین رفته است.

بند نهم: من بازگشتم حال ها را با بونصر بگفتم.

قلمرو زبانی: نبشته آمد: نوشته شد، فعل مجهول / دیدار همایون: چهره فرخنده / خداوند: پادشاه «سلطان مسعود» / توفیق: امضا کردن / گسیل کردن: فرستادن / تو: منظور بیهقی است / در بایی: در خصوص مسئله ای / نامه ی توقیعی: نامه ی امضا شده.

قلمرو ادبی: قلم، دوات و توفیق: مراعات نظیر / دوات مجاز از مرکب

قلمرو فکری: من بازگشتم و آن را چه گذشته بود را به بونصر گفتم. بسیار شاد شد و به خاطر سلامتی امیر مسعود خداوند را سجده کرد و نامه نوشته شد. آن نامه را نزد آجایی بردم و اجازه ورود یافتم، تا سعادت دیدار چهره مبارک پادشاه دوباره نصیبم شد. امیر آن نامه را بخواند و دوات خواست و امضا کرد و گفت: «وقتی نامه فرستاده شود، تو باز گرد که در باره مسئله ای پیغامی برای بونصر دارم، تا آن پیغام را بدهم.»

بند دهم: و این مرد بزرگ باز نمود و مرا داد.

قلمرو زبانی: نماز پیشین: نماز ظهر / دبیر کافی: نویسنده ی لایق (کار آمد). / نماز دیگر: نماز عصر. / خیل تاشان: گروه نوکران و چاکران. / باز نمود: شرح داد.

قلمرو ادبی: قلم در نهادن کنایه از: مشغول نوشتن شدن.

قلمرو فکری: گفتم: «چنین می کنم.» و با نامه امضا شده باز گشتم و تمام این اتفاقات را به بونصر گفتم. بونصر این مرد بزرگ و نویسنده با کفایت با شادی تمام مشغول نوشتن شد. تا این که نزدیک نماز ظهر از این کارهای مهم فارغ شد و نوکران و سواران پیام رسان را روانه کرد. سپس نامه ای نوشت به امیر و هر کاری را که کرده بود به امیر گزارش داد و نامه را به من داد تا به امیر برسانم.

بند یازدهم: و ببردم و راه یافتم لختی گزارده باشیم «

قلمرو زبانی: راه یافتم: اجازه ی حضور یافتم. / بی شبهت: بدون هیچ شک / زر پاره: سکه طلای خالص. (چون برای سکه زدن، نخست می باید طلا را از پیکره جدا ساخت و پس بگداخت و به صورت مسکوک درآورد، از این روی بدان پاره می گویند) / غزو: جنگ /

ضیعت: زمین زراعتی / فراخ تر: آسوده تر / لختی: اندکی / گزارده باشیم: به جای آورده باشیم / و حلال تر مال: حلال: هسته - مال: مضاف الیه / ضیعتکی: ک: به معنای تقلیل، اندک (کاف تصغیر)

قلمرو ادبی: تنگدست کنایه از فقیر

قلمرو فکری: نامه را بردم و اجازه ی ورود به دربار را یافتم نامه را رساندم امیر مرا فراخواند و گفت: «خوب شد» و به آجایی خادم گفت: «کیسه های طلا را بیاور.» و به من گفت: «بگیر، در هر کیسه، هزار مثقال طلای خالص است. به بونصر بگو که این طلاهایی است که پدرم از جنگ هندوستان آورده است و این همان طلاهایی است که بت های طلایی را شکسته و پاره پاره کرده است، و حلال ترین مال هاست. در هر سفری که برای ما پیش می آید از این پول ها (مال ها) می آورند تا اگر بخواهیم صدقه ای بدهیم از این بدهیم چرا که بدون هیچ تردیدی حلال است؛ شنیده ایم که قاضی بُست، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر، بسیار تنگدست شده اند و از کسی چیزی نمی گیرند و تنها زمین کشاورزی و

زراعتی دارند . باید یک کیسه پول به پدر بدهی و یک کیسه به پسر ، تا برای خودشان زمین زراعتی حلالی بخرند و بتوانند بهتر و راحت تر زندگی کنند. تا ما حقّ این سلامتی را که دوباره به دست آوردیم اندکی به جای آورده باشیم.»
بند دوازدهم : من کیسه های پول را گرفتمپیغام امیر به قاضی رسانید.

قلمرو زبانی: خداوند: سلطان مسعود / درمانده اند : محتاج اند./ امیر : امیر مسعود / سخت نیکو : قید

قلمرو فکری: بونصر دعا کرد و گفت: « این کار سلطان مسعود بسیار خوب است و شنیده ام که ابوالحسن و پسرش بعضی وقت ها به ده درهم نیازمندند. » بونصر به خانه برگشت کیسه های پول (طلا) را با وی بردند و بعد از نماز کسی را فرستاد تا قاضی ابوالحسن و پسرش را فرا بخوانند و آنان آمدند. بونصر پیام امیر مسعود را به قاضی و پسرش رساند.
بند سیزدهم : بسیار دعا کرد و گفت..... این چه به کار آید؟

قلمرو زبانی: صِلت: احسان کردن به کسی با دادن مال، بخشش / وِزر: گناه، سنگینی بار/ در بایست: لازم، نیاز / وبال: سختی،عذاب / به آنچه دارم و اندک است : « و » در این عبارت به معنی « در حالی که » است./ سخت : قید
قلمرو ادبی: وِزر و وبال این چه به کار آید؟ استفهام انکاری

قلمرو فکری : قاضی بسیار دعا کرد و گفت : « این هدیه مایه افتخار است. آن را پذیرفتم و دوباره باز گرداندم که به درد من نمی خورد و روز قیامت بسیار نزدیک است ، پاسخ آن را نمی توانم بدهم و نمی گویم که به آن ها نیاز ندارم اما چون به آن چیزی که دارم و کم است قانع هستم گناه و عذاب این مال به چه درد من می خورد؟»
بند چهاردهم : بونصر گفت ، آن ، قاضی همی نستاند؟»

قلمرو زبانی: ای سبحان الله : شگفتا ، (شبه جمله) / غزو: جنگ / شمشیر : مجاز از « جنگ » / امیر المومنین: خلیفه بغداد / می روا دارد ستدن : گرفتن آن را جایز می دانند؟ / نوع را در « آن را امیر المؤمنین می روا دارد ستدن » فک اضافه

قلمرو فکری: بونصر گفت : « شگفتا ، طلایی را که سلطان محمود با جنگ کردن از بت خانه های کافران آورده است و بت های بسیاری را شکسته است و خلیفه بغداد گرفتن آن را روا می داند آن قاضی نمی گیرد؟»
بند پانزدهم : گفت: « زندگانی خداوند دراز باد ؛ به مستحقان و درویشان ده.»

قلمرو زبانی: خداوند: سلطان مسعود / خلیفه : خلیفه بغداد / خواجه : بونصر مُشکان / سنت: روش / زندگانی خداوند دراز باد ؛ جمله معترضه دعایی

قلمرو فکری: قاضی گفت : « زندگانی سلطان دراز باد ، خلیفه جایگاهی دیگر دارد چرا که او حاکم سرزمین است و خواجه بونصر با امیر محمود در جنگ ها بوده است و من نبوده ام و بر من ثابت نشده است که آن جنگ ها به روش حضرت پیامبر(ص) بوده است یا نه . بنابراین من این طلا ها را قبول نمی کنم و مسئولیت این را به عهده نمی گیرم. بونصر گفت : « اگر تو این طلا ها را نمی پذیری به شاگردان خود و نیازمندان بده .»

بند شانزدهم: گفت: « من هیچ مستحق نشناسم از آن خویش بستان.»

قلمرو زبانی: مستحق: نیازمند / / را : به (حرف اضافه) / توان داد : فعل غیر شخصی

قلمرو ادبی : شمار دادن : کنایه از بازخواست شدن / مرا چه افتاده است : به من چه ربطی دارد. (استفهام انکاری)

قلمرو فکری: قاضی گفت: « من هیچ نیازمندی نمی شناسم در شهر بُست که طلا را به آنان بدهم و اصلاً به من چه ربطی دارد که طلا را کسی دیگر ببرد و من در قیامت پاسخ گو باشم؟ به هیچ وجه این مسئولیت را قبول نمی کنم. بونصر به پسر قاضی گفت: « تو سهم خودت را بردار.»

بند هفدهم: گفت: « زندگانی خواجه و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

قلمرو زبانی: عمید: بزرگ، مورد اعتماد، لقب بونصر/ باد: فعل دعایی، باشد/ دیده بودمی: می دیده بودم. / توقف: ایستادن در رستخیز/ حساب مجاز از پاسخ دهی در قیامت

قلمرو فکری: پسر قاضی گفت عمر خواجه بزرگ (بونصر) طولانی باشد. به هر حال من هم فرزند این پدر هستم که این سخن را گفت و علم را از او یاد گرفته ام اگر حتی یک روز او را دیده بودم و حال و عادت های او را می دانستم بر من واجب بود که در تمام عمر از او پیروی کنم. چه برسد به این که سال ها با او بودم من هم از حساب روز قیامت می ترسم همان طور که پدرم می ترسد و به آن چه از مال اندک دنیا دارم قناعت می کنم و برای من کافی است و به مال زیاد نیازمند نیستم.

بند هجدهم: بونصر گفت: «لله در کما و زر باز فرستاد.

قلمرو زبانی: بزرگا: الف نشانه عظمت و تفخیم، بزرگا: چقدر شما مرد بزرگی هستید / لله در کما: خدا خیرتان بدهد/ اندیشه مند: ترسیدن، به اندیشه فرو رفتن / رقعت: نامه کوتاه

قلمرو فکری: بونصر گفت: « خدا خیرتان بدهد شما دو نفر چقدر بزرگوارید. گریه کرد و آنان را باز گردانید و بقیه روز را در فکر بود و از این موضوع یاد می کرد. روز دیگر نامه ای به امیر نوشت و موضوع را گفت و طلاها را باز گردانید. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی

کار گاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- از متن درس، با توجه به رابطه معنایی « تناسب » واژه های مناسب را انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.
- خیلانشان (هم گروه، هم قطار، سواران)، نوکران. غلامان - رقعت: (نامه، مکتوب) توقیع، نکت، قلم
- ۲- معادل معنایی فعل های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید:
- فرمان داد. (مثال داد) - سوار اسب شد. (بر نشست) اجازه حضور داده شود. (بار داده آید)
- ۳- کاربرد معنایی واژه « محبوب » را در عبارت های زیر بررسی کنید:
- محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و پنهان، مقابل ظاهر
- مردی محبوب بود و دیده و دلش از گناه به دور. با حیا، شرمگین، با آزم
- ۴- به دو جمله زیر و تفاوت آنها توجه کنید:

الف) مریم کتاب می خواند. ب) کتاب خوانده می شود.

فعل جمله « الف » به نهاد و فعل جمله « ب » به نهادی که قبلاً مفعول بوده است، نسبت داده شده است. فعل جمله « الف » را معلوم و فعل جمله دوم را « مجهول » می نامیم.

با دقت در جدول زیر، با ساخت و شیوه مجهول کردن جمله معلوم آشنا می شویم:

ساخت	نهاد	مفعول	فعل
معلوم	مریم	کتاب	می خواند
مجهول	کتاب	-	خوانده می شود
معلوم	مریم	کتاب	خواهد خواند
مجهول	کتاب	-	خوانده خواهد شد

همانطور که می بینید در مجهول ساختن جمله معلوم:

نکته : ابتدا باید دقت کنیم که فعل جمله باید گذرا به مفعول باشد. اگر گذرا به مفعول نبود باید آن را به شکل گذرا به مفعول بنویسیم ؛ بعد :

الف) نهاد جمله معلوم را حذف می کنیم.

ب) مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد قرار می دهیم.

پ) فعل اصلی جمله را به شکل « به ماضی + ه » می نویسیم؛ سپس ، از « شدن » فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می آوریم.

ت) در مرحله آخر ، شناسه فعل را با نهاد جدید ، از نظر شما (مفرد یا جمع) مطابقت می دهیم.

توجه : امروزه ، فعل مجهول به کمک مصدر « شدن » ساخته می شود اما در گذشته، با فعل های دیگری مانند « آمدن » و « گشتن » نیز ساخته می شد.

- اکنون از متن درس ، نمونه هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آنها را بنویسید.

نیشته آمد : نوشته شد بار داده آید : اجازه داده می شود گسیل کرده شود: فرستاده شود

قلمرو ادبی:

۱- دو نمونه از ویژگی های نثر درس را بیابید.

کوتاهی جمله ها - زیادی افعال - حذف افعال به قرینه - ذکر جزئیات - جا به جایی موصوف و صفت -

کاربرد ضمیر شخصی برای غیر جاندار . تقدیم و تأخیر اجزای جمله (شیوه بلاغی)

۲- در عبارت های زیر « مجاز » ها را بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.

الف) به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شرع ها زده بودند.

آب : مجاز از « رود »

ب) زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده .

بتخانه ها : مجاز از « سرزمین » شمشیر : مجاز از « جنگ »

قلمرو فکری:

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید: « امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید . »

امیر که از مرگ نجات یافته بود به چادر آمد و لباس عوض کرد

۲- با توجه به جمله « این مرد بزرگ و دبیر کافی ، به نشاط قلم در نهاد . » :

الف) مقصود از « این مرد » چه کسی است؟ بونصرمشکان

ب) « دبیر کافی » به چه معنا است؟ نویسنده شایسته و با کفایت

۳- گویندهٔ عبارت زیر ، از کدام فضیلت اخلاقی برخوردار است ؟ با حیا بودن ، قانع بودن و قناعت می کرد
« آن چه دارم از حطام نیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیست. »

۴ - در بارهٔ مناسبت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید:

حساب خود اینجا بکن ، آسوده دل شو میفکن به روز جزا کار خود را صائب تبریزی
حاسبوا قبل آن تُحاسبوا. در این دنیا خودت به اعمالت رسیدگی کن

۵-.....

شعر خوانی:

زاغ و کبک

۱- زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید

قلمرو زبانی: فراغ: آسایش / راغ: دامنهٔ کوه ، صحرا. / زاغ و باغ: جناس

قلمرو ادبی: رخت کشیدن: کنایه از « نقل مکان کردن» / جناس: زاغی ، فراغی، راغی / واج آرایی: « ن » / بیت آرایه تشخیص دارد. / واج آوایی «غ» / قالب: مثنوی / وزن: مفتعلن مفتعلن فاعلن (مختص رشته انسانی)

قلمرو فکری: زاغی از آن جا که به دنبال آسایش و راحتی بود از باغ به صحرائی اقامت کرد(نقل مکان کرد)/ پیام: کوچ

۲- دید یکی عرصه به دامان کوه عرضه ده مخزن پنهان کوه

قلمرو زبانی: عرصه: دشت. / دامان کوه: دامنهٔ کوه / عرضه ده: نشان دهنده. / عرصه و عرضه: جناس

قلمرو ادبی: تشخیص: دامان کوه (کوه مانند انسانی است که دامان دارد)/ مخزن: استعاره از گل ها و گیاهان

قلمرو فکری: دشتی پر از سبزه و گل دید که نشان از گنج نهفته در دل کوه داشت(سبزه ها و گل ها، زیبایی ها ی پنهان کوه را به نمایش می گذاشت) / پیام: زیبایی و سرسبزی دامنه کوه

۳- نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضهٔ فیروزه فام

قلمرو زبانی: نادره: بی همتا / جمال: زیبایی / تمام: کامل / شاهد: زیبا رو / روضه: باغ / فیروزه فام: به رنگ فیروزه

قلمرو ادبی: شاهد: ایهام (الف) گواه ، ب) زیبارو / فیروزه فام: کنایه از سرسبز

قلمرو فکری: کبک زیبا و بی نظیری عروس آن باغ سرسبز بود./ پیام: زیبایی کبک

۴- هم حرکاتش متناسب به هم هم خطواتش متقارب به هم

قلمرو زبانی: متناسب: هماهنگ / خطوات: ج خطوه ، قدم ها ، گام ها / متقارب: نزدیک شونده ، همگرا

قلمرو ادبی: واج آوایی «م» / واژه آرایی: هم / ترصیع (مختص رشته انسانی)

قلمرو فکری: حرکات کبک متناسب و گام هایش نزدیک و هماهنگ بود.

۵- زاغ چو دید آن ره و رفتار را و آن روش و جنبش هموار را

قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / رفتار: در گذشته به معنای راه رفتن کاربرد داشته است. / روش: شیوه (رو « بن مضارع»

+ ش) / جنبش: حرکت (جنب « بن مضارع » + ش) / این بیت و بیت قبلی موقوف المعانی

قلمرو ادبی: رفتار و هموار: قافیه / ردیف: را / روش ایهام دارد ۱- سبک ۲- راه رفتن

قلمرو فکری: وقتی زاغ راه رفتن متناسب و هماهنگ و شیوه زیبای کبک را دید...

۶- باز کشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای

قلمرو زبانی: باز کشیدن : رها کردن ، کنار گذاشتن

قلمرو ادبی: پای کشیدن کنایه از ترک کردن کاری ، رهاکردن « / جناس: پای ، جای

قلمرو فکری: راه و روش خود را رها ساخت و از گام های او تقلید کرد./ پیام : تقلید ناشایست

۷- بر قدم او قدمی می کشید وز قلم او رقمی می کشید

قلمرو ادبی: « بر قدم او قدم کشیدن» و «از قلم او قلم کشیدن : کنایه از تقلید کردن ، پیروی کردن / جناس: قدم - قلم / مجاز : قلم مجاز از « نوشته » / می کشید : جناس (کشیدن یک بار در معنی برداشتن و کشیدن ، معنی دوم : نقاشی کردن)

قلمرو فکری: به دنبال گام های متناسب او به تقلید قدم بر می داشت و سعی می کرد از حرکات او تقلید کند./ پیام : تقلید

۸- در پی اش القصه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار

قلمرو زبانی: القصه: خلاصه، « قید » / مرغزار: چمنزار / روزی سه چار : ترکیب وصفی (سه چار : صفت مبهم)

قلمرو فکری: خلاصه زاغ به دنبال کبک در آن دشت ، چند روزی به این شیوه از کبک تقلید می کرد.

۹- عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته

قلمرو زبانی: خامی: نادانی ، ناپختگی، بی تجربگی / سوخته : زیان دیده / رهروی : راه رفتن /

قلمرو ادبی : واج آرایبی : « خ » / تصویر از خامی خود سوختن می تواند ، پارادوکس باشد./ خامی کنایه از کم تجربگی و ناپختگی / سوختن کنایه از زیان دیدن

قلمرو فکری: زاغ از تقلید نسنجیده و کورکورانه خود زیان نادانی و بی تجربگی خود را دید و نتوانست رفتار کبک را بیاموزد.

پیام : پایان تقلید نامناسب

۱۰- کرد فرامش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده از کار خویش

قلمرو زبانی: غرامت زده: پشیمان شده، زیان دیده / ماند : شد

قلمرو ادبی: واژه آرایبی : خویش

قلمرو فکری: زاغ با این تقلید کورکورانه و نا به جا ، رفتار خود را هم فراموش کرد و سرانجام از کارش پشیمان شد.

پیام : زیان دیدن به خاطر تقلید

درک و دریافت:

۱- این سروده را از دید لحن و آهنگ خوانش بررسی کنید. لحن این سروده باید داستانی و آموزشی باشد .

۲- با توجه به قلمرو فکری شعر ، در باره ریشه ها و پیامدهای تقلید نا به جا و کورکورانه ، گفت و گو کنید. تقلید نابجا و نامناسب سبب می شود که آدمی زیان ببیند و از هدفهای خود دور بیفتد .